**اصول: استصحاب، جلسه 26: شنبه 22/08/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم شهید صدر در بحث استصحاب کلی قسم ثالث که ایشان آن را به عنوان صورت چهارم از صور استصحاب یاد می‌کند، با یک بیانی می‌خواهند استصحاب کلی قسم ثالث را بگویند جاری نمی‌شود. ابتداءً یک بیان اجمالی ذکر می‌کنند، بعد یک بیان تفصیلی در ضمن سه تا مقدمه. ایشان می‌فرمایند که ما در واقع در مواردی که کلی را در نظر می‌گیریم، این تعبیر، حالا من تعبیری که در بحوث هست می‌خوانم یک تکه‌ای‌اش را. ایشان می‌گوید که بنابر این‌که ما استصحاب را قائل به این مبنای مشهور در باب استصحاب که قائل به بحث رجل همدانی نیستند و مبنای رجل همدانی را قبول ندارند؛

«فقد يقال بناء على التصور المشهور من انَّ الكلي و الجامع له وجود ضمني بوجود الفرد فكأنّه يوجد في الخارج بوجود الفرد امران المفهوم الجزئي و هو زيد و كلي الإنسانية المتضمنة فيه، بجريان الاستصحاب في المقام لأنَّ الّذي عُلِم بانتفائه في الخارج انما هو وجود الإنسان الجزئي و هو زيد و امّا الإنسانية العامة الموجودة ضمناً فيحتمل بقاؤها و لو ضمن فرد آخر بنفس العنوان و المفهوم العام فتتم فيه أركان الاستصحاب.»

بعد یک توضیحاتی در موردش.

«و إن شئت قلت: انَّ لنا علمين علم بالفرد و علم بالجامع ضمناً، و الّذي عُلِم بارتفاعه انما هو العلم الأول، و اما العلم الثاني فلا علم بانتقاضه فيستصحب، و هذا الكلام لا جواب عليه إلّا أَن ندعي ما ذكره المحقق العراقي(قدس سره) من اشتراط وحدة القضية المتيقنة و المشكوكة في الوجود الخارجي و لا تكفي الوحدة الذاتيّة و المفهومية بينهما، و هذا الاستظهار و إن كان صحيحاً إلّا انه لنكتة يرتفع على أساسها أصل الإشكال كما سوف يظهر.»

بعد ایشان اینجور می‌گوید:

«إلّا انَّ أصل هذا التصور لوجود الكلي في الخارج غير تام، و انما الصحيح ما تقدم من انَّ الموجود في الخارج ليس إلّا إنسانية واحدة و انما يختلف نحو تلقي الذهن لها فتارة يشير إليها بالمفهوم المجرد فيسمى بالكلي، و أخرى يشير إليها بمفهوم متعين فيسمى بالجزئي، و بناءً عليه فليس في المقام إلّا يقين واحد من خلال المفهوم المتعين و قد علم بانتقاضه فلا معنى للاستصحاب، إذ لو أُريد إجراؤه في المفهوم المشار به إلى الخارج فقد عُلِم بانتقاضه فلا يكون من نقض اليقين بالشك بل باليقين، و ان أُريد إجراؤه في المفهوم المجرد فلم يكن العلم و الإشارة إلى الواقع الخارجي من خلاله بل من خلال المفهوم المتعين الّذي علم بزواله.»

بعد یک همچین عبارتی به صورت اجمالی ذکر می‌کنند، بعد می‌آیند این عبارت را باز می‌کنند، با سه مقدمه.

من دو مقدمه‌اش را ذکر می‌کنم، در مورد دو تا مقدمه صحبت می‌کنم، به نظرم آن مقدمۀ سومی که ایشان ذکر کردند شاید چندان نیازی نباشد بهش بپردازیم. ایشان مقدماتی که بر این بحث ذکر می‌کنند این هست که، می‌گویند که در منطق مفاهیم را دو قسم کردند، یک مفهوم کلی و یکی مفهوم جزئی. و اینجوری از کلماتشان برمی‌آید کأنّ ما دو سنخ مفهوم داریم. مفهومی که فرض صدقش بر کثیرین می‌شود، یصح فرض صدقه علی الکثیرین. و مفهومی که فرض صدقش بر کثیرین امکانپذیر نیست. در حالی که اینجور نیست. ما هر مقدار مفاهیم را با همدیگر ضمیمه بکنیم، مفهوم جزئی درست نمی‌شود، مثلاً زید، فرض کنید ویژگی‌هایی که در زید هست، قدش چقدر است، وزنش چقدر است؟ کی به دنیا آمده؟ این ویژگی‌هایی که این دارد هر مقدار به هم ضمیمه بکنیم ما به یک فرد جزئی نمی‌رسیم. ممکن است نهایتاً مصداق خارجی‌اش یکی باشد، ولی فرض صدق بر کثیرینش که ملاک بر کلیت هست آن هنوز موجود است. پس چطور می‌شود یک مفهوم از کلیت به جزئیت تبدیل بشود؟ مفهوم‌ها یک مفهوم است ولی ذهن انسان دو جور می‌تواند با این مفهوم برخورد کند. یک موقعی این مفهوم را اشاره به یک متعین قرار می‌دهد، یک موقعی این مفهوم را اشارۀ به متعین قرار نمی‌دهد. نحوۀ عملکرد ذهن انسان در رابطۀ با مفاهیم، مفاهیم را به دو قسم کلی و جزئی تقسیم می‌کنند. این محصّل فرمایش ایشان در قسم اوّل.

نکتۀ دوم این هست که فرق بین تصور و تصدیق، یعنی تصوّر خودش فی نفسه درش اشاره نخوابیده این. ولی در تصدیق اشاره خوابیده، تعبیری که چیز کرده از روی مباحث هم برایتان بخوانم این تعبیر را.

شاگرد: مقدمۀ دوم؟

استاد: مقدمۀ دوم بله.

«إنّ الصورة الذهنية كما قرأنا في المنطق على قسمين: تصوّر و تصديق، و التصديق من صميمه أن يكون صورة إشارية إلى متعيّن في الخارج أو في لوح الواقع، كما في الملازمات الواقعية»

این حالا فی لوح الواقع، یک بحثی هست در منطق که بعضی از قضایای ما ظرف صدقش اوسع از ظرف واقع است. مثل ملازمات. ممکن است اصلاً طرفان ملازمه تحقق خارجی هم اصلاً نداشتند. ما می‌گوییم که اگر خداوند: «**لَوْ كانَ فيهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللّهُ لَفَسَدَتا**»، نه آلهۀ متعدد وجود دارد، نه لفسدتا وجود دارد. ولی این قضیه صادق است. ملازمه ظرف تحققش اوسع از ظرف وجود است که اصطلاحاً به آن می‌گویند لوح واقع، نفس الامر، امثال اینها. حالا آنهایش خیلی مهم نیست.

«و التصديق من صميمه أن يكون صورة إشارية إلى متعيّن في الخارج أو في لوح الواقع، كما في الملازمات الواقعية، بحيث لا يمكن فرضه من دون الإشارة، و لهذا كانت كاشفيّته ذاتية كما يقولون. و هذا بخلاف التصوّر، فإنّه لم يؤخذ في صميمه أن يكون مستعملًا بنحو الإشارة إلى متعيّن. إذن فالعلم قوامه بالإشارة»

این علم که ایشان می‌گوید مراد از علم، علم تصدیقی است. این نتیجه‌گیری که می‌کند قوامه بالاشارة، چون تصور را خودشان گفتند که درش اشاره نخوابیده.

«إذن فالعلم قوامه بالإشارة، و لولاها لما كان علماً. و بهذا يكون العلم دائماً جزئياً.»

این تعبیری که اینجا ایشان دارند.

بعد یک بحث مقدمۀ سومی دارد که خیلی روی آن مقدمه من نمی‌خواهم.

«‏إنّ تعدد العلوم بتعدّد أداة الإشارة» فلان، این یک مقدمۀ سومی است که به نظرم خیلی نیازی نیست ما وارد آن بحثش بشویم.

ایشان می‌خواهد بگوید که در جایی که یک تصدیقی داریم، این تصدیق قوامش این است که حتماً باید به یک متعینی اشاره کند. بنابراین انسان وقتی ما می‌گوییم انسان در خانه موجود هست. برای این‌که این تصدیق وجود داشته باشد باید اشارۀ به یک شیء معین باشد، و الا اگر اشاره به شیء معین نباشد این یقین، یقین ما تحقق ندارد. قوام تصدیق به اشاره به متعین هست. من تصورم این هست که لُبّ مطلب آقای صدر همین مقدمۀ ثانیه است. مقدمۀ اوّل و مقدمۀ سوم خیلی مهم نیست. مقدمۀ اوّل ناتمام هست، حالا عرض می‌کنم. و در بحث دخالت ندارد. این‌که ایشان تعبیر می‌کند که ما مفاهیم هیچ وقت مشیر به واقع، جزئی نیستند، مفاهیم جزئیتشان وابسته به این هست که ذهن این مفهوم را چجوری به کار بگیرد. این درست نیست. ایشان خلط به دو چیز کردند. یکی این‌که با ضمّ مفاهیم به همدیگر جزئی ایجاد نمی‌شود، این درست است. این در منطق هم گفتند. گفتند مفاهیم کلیه به همدیگر ضمیمه بشوند و مقید به هم بشوند جزئی نمی‌شوند. جزئی یک مفهوم دیگری هست. و اشاره در خود آن مفهوم وجود دارد. ببینید ما زید که می‌خواهیم بگوییم، مفهوم زید با مفهوم انسان کلی، خود مفهوم‌هایش متفاوت است. البته این درست هم هست که جزئیت به اعتبار این است که در مفهوم اشاره خوابیده یا اشاره نخوابیده. اگر در مفهومی اشاره خوابیده باشد، آن می‌شود مفهوم جزئی. ولی اگر در مفهومی اشاره نخوابیده باشد، آن می‌شود مفهوم کلی. اشاره خاصیت آن مفهوم است، بعضی مفهوم‌ها اشاره به یک واقعۀ متعین دارند، بعضی مفهوم‌ها اشاره به واقع متعین ندارند. این این شکلی است که فرض صدقش بر کثیرین ما داریم. و این دخالت خیلی ندارد که جزئیت و کلیت به وسیلۀ در صمیم آن مفهوم اخذ شده باشد یا نحوۀ عملکرد ذهن باشد. آن در آن چیزی که. ما می‌خواهیم بگوییم که جزئیت در ذات است. چون اینجا اصلاً بحث ما در مورد مفاهیم جزئی نیست. مفاهیم جزئی دخالت در این ندارد که آیا جزئیت چه شکلی ایجاد می‌شود. بحث ما در مورد یک مفهوم دیگری هست که به هر حال یک نحوه کلیتی درش وجود دارد. مهم این است که آقای صدر می‌فرمایند که اگر آن مفهومی که ما داریم، این مفهوم درش اشاره وجود نداشته باشد. حالا یا اشاره‌ای که ذهن به وسیلۀ آن مفهوم اشاره به خارج می‌کند، یا تصویر مرحوم آقای صدر هست که آنجوری که ما می‌گوییم که اشاره باید، اصلاً خود آن مفهوم یعنی اشاره. ایشان اشارۀ به متعین را مقوّم یقین می‌داند، یقین تصدیقی. ایشان می‌گوید که اگر اشارۀ به متعین نباشد ما یقین نداریم. بنابراین، نتیجه این هست که، نتیجۀ این بحث را این می‌گیرد، عبارت ایشان را برایتان بخوانم. ایشان می‌گوید در این صورتی که ما داریم بحث می‌کنیم.

شاگرد: ملازمات که تعیّن ندارد

استاد: حالا صبر کنید، اینهایش را.

ایشان می‌گوید که، حالا بگذارید این تعبیر را هم از کتاب آقای هاشمی بخوانم.

ایشان مقدمۀ ثالث را آقای هاشمی اینجوری مقدمۀ ثالث را دارد.

«الثالث- يظهر مما تقدم انَّ تعدد العلوم و التصديقات يكون بحسب الدقة بتعدد الإشارة الفعلية بالصور الذهنية إلى الخارج، فكلما كانت هناك إشارات فعلية متعددة إلى الخارج كانت العلوم متعددة و كلما كانت الإشارة الفعلية إلى الخارج واحدة فالعلم واحد مهما تركب الصورة التي بها الإشارة إلى الخارج بحيث يزول ذلك العلم بزوال تلك الإشارة و لا يبقى إلّا التصور المحض. و بناءً على ذلك يتضح انه في المقام حيث انَّ الإشارة و العلم بوجود الإنسان في المسجد كان من خلال إشارة فعلية واحدة إلى الفرد المعلوم تحققه في المسجد تفصيلًا أو إجمالًا و المفروض زوال تلك الإشارة الواحدة بقاءً فلا يمكن إجراء الاستصحاب، إذ لو أُريد تطبيقه على اليقين بوجود زيد فالمفروض اليقين بانتقاضه أيضاً، و لو أُريد تطبيقه على اليقين بوجود الإنسان الكلي ضمن زيد فالإنسان الكلي لم يكن موجوداً آخر وراء زيد و لا الإشارة به إلى الخارج إشارة أخرى غير تلك الإشارة الواحدة المحققة لليقين بالحدوث و المفروض انتفاؤها فليس بعد انتفائها إلّا ذات مفهوم الإنسان و صورته الذهنية و هو تصور لا تصديق، فلا تتم أركان الاستصحاب في المقام.»

ایشان می‌گوید ورای، ما یقین به وجود آن فرد متعیّن ما تصدیق به یک شیءای نداریم این وسط. ورای آن اشارۀ به متعیّن ما فقط تصور داریم. همینجا هم حرف، حرف کاملاً نادرستی است. ما ببینید وقتی ما می‌گوییم که، اوّلا این نکته را اتفاقاً اشاره کنم، اصلاً تحلیل‌های این شکلی نباید اصل تحلیل‌ها را مطرح کرد. ما، مفاهیم آن که در ذهن انسان هست یک مفهومی داریم جزئی، آن هیچی. یک مفهومی داریم کلی، مفهوم کلی به نحو مطلق الوجود، یعنی این مفهوم از متکثرات حکایت می‌کند، ما می‌گوییم انسان عالم است، این یعنی این فرد انسان عالم است، آن فرد انسان عالم است، آن فرد انسان عالم است. این مفهوم انسان اشارۀ به تمام افراد محقّق در خارج هست. به نحو تکثّر. آن اشارۀ مفهوم هست به واقعیت خارجی، که اشاره متعدد. یک قضیه هم هست. قضیۀ انسان در ذهن انسان یک قضیه شکل می‌گیرد، ولی این قضیه اشاره به اشیای متعدده دارد.

یک مفهوم دیگری داریم که این یکی از نواقص تقسیم بندی قضایا به تصوّر و تصدیق این است که قضایای به نحو صرف الوجود درست در منطق تصور نشده. قضایای تردیدیه، قصای صرف الوجود یک قضایای تردیده است. ما یک سری مفاهیم داریم تردیدیه است، یعنی طرف اشاره‌اش مشخص نیست. این قضایای تردیدیه را در منطق به آن نپرداختند. این قضایا یعنی تصور این شده که ما در واقع مفهوم کلی را اینجوری در نظر گرفتند که مفهوم کلی، مفهومی است که بر کثیرین صدق می‌کند. وقتی بر کثیرین صدق کرد، وقتی این مفهوم کلی موضوع قرار گرفت و حکمی برایش بار شد، تمام افراد آن موضوع آن حکم برایشان بار می‌شود. وقتی می‌گوییم الانسان عالمٌ، الانسان حیوانٌ ناطق، تک تک انسان‌ها حیوان ناطق هستند. به عدد افراد انسان ما حیوان ناطق داریم. این مفهوم کلی متعارفی که در منطق مطرح هست. ولی ما یک قضایای دیگری داریم. این قضایا در منطق به آنها پرداخته نشده. آن قضایا، قضایایی است که مفهوم حاکی از صرف الوجود باشد. مفهومی که حاکی از صرف الوجود باشد تعیّن ندارد. به اطوار مختلف می‌تواند این تحقق داشته باشد. ما مثلاً می‌گوییم که در این اتاق انسانی موجود بوده، اینجور نبوده که اتاق از وجود انسان خالی باشد. یک موقعی ممکن است با وجود زید باشد، یک موقعی ممکن است با وجود عمرو باشد، یک موقعی ممکن است با وجود هر دو باشد. این اطوار مختلفه یک علم است. یعنی گاهی اوقات ذهن انسان اینجوری می‌گوید، می‌گوید قضیۀ لیس انسانٌ فی الدار منتفی است. حالا من به لازمه معنایش بیان بکنم. یعنی قضیۀ سالبۀ کلیه منتفی است. وقتی سالبۀ کلیه را می‌خواهند منتفی بداند، یعنی می‌خواهد بگوید این قضیه به نحو موجبۀ جزئیه که می‌تواند در ضمن این فرد باشد، می‌تواند در ضمن آن فرد باشد، می‌تواند در ضمن مجموع افراد باشد این تحقق پیدا کرده. این قضیه به این شکل که ما تصویر بکنیم.

البته یک نکته‌ای را هم عرض بکنم، منطقه ما در واقع، آن که گفتم منطق بهش نپرداختند، علتش این است که در منطق قضایا سه جزئی است به یک معنا. موضوع، محمول، صور قضیه. اینجاها صور جزئیت دارد قضیه. یعنی در واقع این یعنی بعض الانسان عالمٌ هست. فرض کنید در جایی که، این بعض الانسان می‌تواند با زید تنها باشد، می‌تواند با عمرو تنها باشد، می‌تواند با مجموع زید و عمرو باشد. همۀ اینها این بعض الانسان صادق است در همۀ اینها صادق است. ولی اگر حالا ما این قضیۀ صور را کنار بگذاریم.

شاگرد: قضیۀ مهمله نیست؟

استاد: نه، بحث حالا مهمله نمی‌خواهیم بگوییم.

شاگرد: شاید همۀ انسان‌ها باشد

استاد: شاید همۀ انسان‌ها باشند، نه آنش مهم نیست که همه.

شاگرد: کار به صور نداریم که بعض است یا کل. ما فقط می‌خواهیم سالبۀ کلیه را نفی کنیم.

استاد: حالا آنش شاید. بله خود آنها هم گفتند که بعض انسان چیز هست، معنایش با کل سازگار است.

شاگرد: قدر متیقن

استاد: قدر متیقن، آنها هم همین را معنا می‌کنند. بعض را، در معنای این. دقیقاً همین بعضی هست که در آنها، آنجا تصویر کردند. ولی نه، من حالا این‌که گفتم در منطق بهش پرداخته نشده می‌خواهم بگویم قالبی که در منطق طراحی کردند آن قالب متفاوت هست با آن قالبی که ما داریم مطرح می‌کنیم. من این را می‌خواهم عرض بکنم که ما حتی در آن صور مربوط به قضیۀ تصدیقیه است. یعنی موقعی که قضیه را می‌خواهیم به صورت یک تصدیق، علم تصدیقیه است. ولی علم تصوری را آن می‌گویند اشکالی که در منطق هست در مرحلۀ علم تصوری هست. علم تصوری را یا می‌گویند جزئی است یا کلی. جزئی را می‌گویند ما، یستحیل ۲۵:۲۷ فرض صدقه علی الکثیرین. کلی را می‌گویند ما لا یستحیل فرض صدقه علی الکثیرین. خب در مرحلۀ تصوّر سه جور تصور بیشتر لحاظ نشده. عرض من این است خود همان مرحلۀ تصور، نه تصدیق. در خود همان مرحلۀ تصور هم ما یک تصوری داریم، تصوّر به کلی بما هو صرف الوجود و تصور کلی بما هو مطلق الوجود. دو تا تصور هم هست، اسمش را کلی هم می‌گذارم خیلی مهم نیست. ما یعنی این مفهوم انسان را یک موقعی مفهومی در نظر می‌گیریم که اشاره داشته باشد به آن صرف الوجود انسان. مرحوم آقاضیاء این تفاوت بین صرف الوجود و مطلق الوجود را در مرحلۀ حکم می‌داند. می‌گوید این‌که حکمش واحد باشد یا حکمش متعدد باشد باعث می‌شود که این مفهوم را صرف الوجودی کند یا مطلق الوجودی کند. از وراء آن حکم این، و الا موضوعش یکی است. اینجور نیست، نه خود موضوع که می‌خواهم تصور کنیم ما دو جور می‌توانیم تصور کنیم. یک موقعی این موضوع را به نحو مطلق الوجود تصور می‌کنیم، یعنی موضوعی که بر تک تک افراد بالفعل قابلیت انطباق دارد، این مهم است. ولی صرف الوجود بر تک تک افراد بالقوه قابلیت انطباق دارد، و لابشرط هست، وحدت کثرت هم هست. یعنی من می‌گویم این صرف الوجود انسان. صرف الوجود انسان را موضوع قرار می‌دهم و این‌که محمول متعدد می‌شود یا متعدد نمی‌شود تابع نحوۀ ملاحظۀ موضوع است. اگر موضوع را به گونه‌ای ملاحظه کردید که متعدد بود، محمولش هم متعدد می‌شود. و انسان را یک موقع ملاحظه می‌کنیم متکرر به عدد افراد خارجی انسان. حیوانٌ ناطق را برش بار می‌کنیم به عدد افراد انسان حیوان ناطق در این انسان بار می‌شود. ولی یک موقع ما اینجور تصور نمی‌کنیم. چطور؟ جایی که مثلاً من محبوب من، مطلوب من این است که یک آبی در اینجا باشد، تشنه‌ام است. حالا یک لیوان باشد، دو لیوان آب باشد، اینجور نباشد که اینجا خالی از آب باشد. خب اینجا من می‌توانم بگویم که الماء مطلوبی. مطلوب من این فرد آب است یا این فرد آب است؟ یا هردویش است؟ تعیّن ندارد. من همین‌که در عالم خارج آب به‌طور کامل منتفی نبود این را می‌خواهم. می‌خواهم آب فی الجمله وجودی داشته باشد، آن چیزی که موضوع قرار گرفته الماء مطلوبی ماء به نحو اشاره به صرف الوجود است. و این ماء یک چیزی هست وجداناً درک می‌کنیم. کما این‌که من می‌دانم در این اتاق مثلاً در این مثال‌هایی که ما نحن فیه هست، می‌دانم یک انسانی موجود است. نمی‌دانم تنها زید است، یا تنها عمرو است؟ یا هر دو با هم هستند. گاهی اوقات همین موضوع اثر است. موضوع اثر همین هست، به‌طوری که نگاه کنید، به طوری که اگر این انسان تغییر کرد، انسان دیگر آمد حکمش متعدد نمی‌شود. این‌که مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که قضیۀ تصدیقیه قوام یقینش به اشارۀ به متعیّن هست. بنابراین وقتی متعیّن رفت یقین و اشارۀ به متعیّن رفت، یقین هم رفته اینجور نیست. من جایی که محبوب خودم را، اینجا قبلاً این لیوان آب بود. این لیوان ریخت، یک لیوان آب دیگر جایگزین شد. مطلوب من تغییر نکرده، چون مطلوب من این لیوان نبوده که با رفتن این لیوان مطلوب من تغییر بکند. مطلوب من صرف الوجود آب بوده و صرف الوجود آب با اطوار مختلفه تغییر نمی‌کند، این اجمالاً ما این را درک می‌کنیم که، درست است در عالم خارج آن چیزی که تحقق دارد وجودات متعینه هست. ولی ذهن انسان نسبت به همین وجودات متعینه گاه به نحو اشارۀ صرف الوجودی دارد. یعنی یک سری قضایایی می‌سازد. عرض کردم آن مقدمۀ اوّل خیلی مهم نیست. مقدمۀ اوّل آقای صدر می‌گوید که یک مفهومی ذهن انسان می‌آید بهش اشارۀ به متعیّن می‌کند. و همین مفهوم را گاهی اوقات اشارۀ به متعین نمی‌کند. ما می‌گوییم دو تا مفهوم است، این مهم نیست. بحث سر این است که بالأخره در ذهن انسان علاوه بر اشارۀ به متعیّن و اشارۀ کلی، یک اشارۀ سومی هم هست، اشارۀ صرف الوجود. حالا گاهی اوقات این را افراد مستقل بگیریم، آقای صدر می‌گوید نحوۀ عملکرد ذهن است. عیب ندارد، بگویید. نحوۀ عملکرد ذهن این است که گاهی اوقات از مفاهیم به عنوان مشیر به واقعیت غیر متعین استفاده می‌کند، به گونه‌ای که اطوار مختلفه این علم را متعدد نمی‌کند. اطوار مختلفۀ وجود خارجی. علم ذهنی است، تصور نیست، تصدیق است. اینجا آقای صدر می‌فرماید که اگر اشارۀ متعین برود دیگر تصوّر باقی می‌ماند، تصدیقی نداریم، نه اصلاً اینجوری نیست. ما می‌دانیم این قضیه صادق هست، قضیه است، تصدیق است که صرف الوجود انسان موجود است. این صرف الوجود انسان لازم نیست در ضمن زید باشد که با رفتن علم ما به زید، این صرف الوجود هم معدوم شده باشد. صرف الوجود یعنی این‌که آن عدم مطلق وجود ندارد. بله آن مطلبی که این صرف الوجود با مطلق الوجود فرق دارد. مطلق الوجود آن کلی با ضمن آن افرادش هست. یعنی ما وقتی اشارۀ به خارج می‌کنیم، می‌گوییم زید

شاگرد: محقق علم ما عوض بشود، علم ما عوض نمی‌شود؟ الآن محقق صرف الوجود زید بود در ادامه محقق صرف الوجود

استاد: نه بما هو زید. علم ما عوض نمی‌شود. یک موقع علم به صرف الوجود داریم. چیز خارجی‌اش این است که آن حکمش صرف واحد است. وقتی حکم را واحد می‌بینید فرض کنید که شارع گفته که تا وقتی که آن صرف الوجود در خانه هست این چراغ باید روشن بشود. این اطواری که ؟؟؟ چراغ با روشن بودن که یک وجود واحد، یک وجود شخصی حمل می‌شود. یک حکم شخصی.

شاگرد: حکم واحد است، ولی علم ما هم همان علم است؟

استاد: طبیعتاً باید واحد باشد، نمی‌شود که. آن چیزی که سبب می‌شود علم من را ایجاد کند، آن دخالت ندارد در علم من.

شاگرد: عامل علم دخالت ندارد؟

استاد: نه نه. در علم دخالت. عامل علم از آن حیث که صرف الوجود را تحقق می‌بخشد. چون به هر حال ما در عالم خارج یک چیزی به نام صرف الوجود داریم. حالا این به چه نحو است، می‌خواهم بگویم من خیلی در مقام تحلیل این‌که نحوۀ مفهوم‌سازی ذهن نسبت به صرف الوجود چگونه است نیستم. این که عرض کردم مقدمۀ اوّلی که شهید صدر گفتند که کلیت و جزئیت نحوۀ عمل ذهن هست در مفاهیم، ولی خیلی این مطلب، ولو درست هم نیست، خیلی دخالت در بحث ندارد. حتی با پذیرش آن مطلب هم این را می‌خواهم بگویم که ما یک نحوۀ، حالا با این لغتی که شهید صدر بیان می‌کند. نحوۀ علم ذهن در مفاهیم گاهی اوقات به نحو صرف الوجودی است. گاهی اوقات این مفهوم را برای اشارۀ به واقع متعیّن به کار می‌گیرد، گاهی اوقات برای اشاره به واحد متکثر به کار می‌برد، گاهی اوقات برای اشاره به مفهوم صرف الوجودی. این یک قسم ثالثی هست. این قسم ثالث را ما باید تصویر بکنیم. وجدانا ما این قسم ثالث را داریم. و مشکل منطق عرض کردم این است که در مقام مفهوم این سه قسم را تصویر نکردند. در مقام شکل‌گیری قضیه با توجه به صور قضیه این را تصویر کردند، ولی در مقام تصوّرات، تصوّرات را دو قسم دانستند. در حالی که ما یک سری تصورات داریم، حالا این تصوّرات جامعش این است که مفاهیم مردّده. مفاهیم مردّده مفاهیم احدهما، مفهوم احدهما کلی است یا جزئی است؟ به یک معنا کلی است، یعنی تعیّن درش نخوابیده. به یک معنا جزئی است، به این معنا که بالفعل بر این افراد متعدد قابل انطباق نیست. و این بسیاری از اشکالاتی که در بحث حقیقت علم اجمالی ایجاد شده از اینجا هست که تصور شده که یا باید مفهوم جزئی باشد یا کلی باشد. به آن معنایی که کلی باشد به آن معنایی که بر تک تک افراد بالکل صدق کند. در حالی که ما همچین چیزی نداریم. یک عبارتی مرحوم آقای صدر دارد، من این عبارت را. ایشان می‌گوید که آن استدلال‌هایی که، استدلال‌هایش را با دقت ملاحظه بفرمایید.

می‌گوید: «و اللغة الساذجة العرفية هي أن يقال: إنّ الجامع قد علمنا به في ضمن زيد الذي نقطع بانتفائه و لم نعلم به في ضمن فرد آخر حتّى يستصحب.»

می‌گوید اشکالی در کلی قسم ثالث این است. جواب مطلب این است، این‌که جامع را در ضمن زید بدانیم یا ندانیم دخالت ندارد در آن جامع بما هو جامع، به نحو صرف الوجود. به نحو مطلق الوجود دخالت دارد. چون آن جامع متکثر است. هر فردش حکمی دارد، به خلاف جامع به نحو صرف الوجود. جامع به نحو صرف الوجود این‌که مقومش این فرد باشد یا آن فرد نداشت در جامع دخالت ندارد، باید برود. بنابراین، این مشکلی را چیز نمی‌کند. حالا دیگر این فکر می‌کنم همین مقدار کافی باشد، دیگر ریزه کاری‌های بحث‌ها را جمع کنیم. به نظر می‌رسد که استصحاب کلی قسم ثالث باید تفسیر قائل شد، همچنان که مرحوم حاج شیخ در متن درر فرمودند بین جایی که حکم بر کلی به نحو صرف الوجود بار شده باشد، و یا جایی که حکم به نحو مطلق الوجود، یک موقعی دیدم حاج آقا گویی همین را اختیار می‌کردند. به تفصیل وارد بحثش نشدند، ولی اشاره داشتند گویا تمایل داشتند به همین مبنا که در استصحاب کلی قسم ثالث بین این دو قسم باید تفصیل قائل شد. بین جایی که اثر مال صرف الوجود باشد یا اثر مال مطلق الوجود باشد. یک قسم رابعی از استصحاب را مرحوم آقای خویی اینجا اضافه کردند که در کلمات آقایان در موردش مورد بحث قرار گرفته، مرحوم حاج آقا مرتضی حائری می‌گوید اصلاً این قسم، قسم جدیدی نیست، حالا کلمات ایشان را آقای صدر و دیگران ملاحظه بفرمایید و ما در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان